

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و پنجم ۱۳۹۷/۰۸/۲۷

موضوع: «اجتهاد» و «تقلید» از دیدگاه فریقین (۴) - اجتهاد در لغت

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

بحث ما در اجتهاد در نزد فریقین به بحث اجتهاد در لغت رسید. عرض کردیم ما باید چندین موضوع را ابتدا در مقدمه بیاوریم؛ اجتهاد در لغت، اجتهاد در قرآن، اجتهاد در سنت، اجتهاد در اصطلاح فریقین، تاریخ اجتهاد و انحرافات اجتهادی که انجام شده است.

«راغب اصفهانی» که می‌توان گفت قدیمی‌ترین کسی است که روی این موضوعات کار کرده، می‌گوید «جهد» و «جهد» که ماده اولیه اجتهاد است به معنای «طاقة»، «توانایی»، «به مشقت افتادن» و «به زحمت افتادن» است. او سپس می‌گوید: «الجهد» به معنای مشقت است و «الجهد» به معنای وسعت است. یعنی کار را وسعت دادن و گسترده کردن است. بعد می‌نویسد:

«و الإجتِهَادُ: أخذ النفس ببذل الطاقة و تحمّل المشقة»

اجتهاد یعنی اینکه انسان خود را با تمام توان به کار بگیرد و تمام قدرت خود را بذل کند و همه مشقت‌ها را تحمل کند.

او سپس به ماده «جهدت» می‌رسد و می‌گوید:

«جَهَدْتُ رَأْيِي و أَجْهَدْتُهُ: أتعبته بالفكر»

من رأی خود را با فکر به تعب و زحمت و کار انداختم.

«و الْجِهَادُ وَ الْمُجَاهَدَةُ: استفراغ الوسع فی مدافعة العدو»

اجتهاد و مجاهده به معنای به کار گرفتن تمام توان در دفاع از دشمن است.

مفردات ألفاظ القرآن، نویسنده: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محقق / مصحح: داوودی، صفوان عدنان، ص

۲۰۸، باب جهد

البته کتاب «مفردات ألفاظ القرآن» در بازار چندین چاپ دارد. لذا بهترین آدرس این است که بگوئیم «مفردات ألفاظ القرآن» ماده «جهد».

برسیم به آقای «ابن اثیر»؛ ما دو نفر به نام «ابن اثیر» داریم؛ «ابن اثیر» اول مورخ است که متوفای ۶۳۰ هجری است و دومین «ابن اثیر» اهل لغت است و صاحب کتاب «النهاية فی غریب الحدیث» است. او متوفای ۶۰۶ هجری است. از عزیزان تقاضا دارم این دو نفر را با هم اشتباه نکنند.

ایشان ابتدای امر که می‌خواهد بحث «جهد» را بیاورد بعد از آنکه صحبت‌هایی دارد، می‌نویسد:

«وفی حدیث معاذ رضی الله عنه أجتهد رأیی»

او ابتدا این مطلب را می‌آورد. ان شاءالله ما در بحث "اجتهاد در سنت" اولین چیزی که مطرح خواهیم کرد، همان حدیث «معاذ» است که سنگ زیرین مشروعیت اجتهاد از دیدگاه اهل سنت است.

پیغمبر اکرم فرمود: «معاذ!» وقتی رفتی به یمن چکار می‌خواهی بکنی؟ «معاذ» می‌گوید: به قرآن اجتهاد می‌کنم. حضرت فرمود: اگر قرآن نبود چکار می‌کنی؟ او می‌گوید: به سنت اجتهاد می‌کنم. حضرت می‌فرماید: اگر از سنت پیدا نکردی چکار می‌کنی؟ او می‌گوید:

«أجتهد رأیی»

«الحمد لله الذي وفق رسوله لما يحبه رسول الله»

الفصول في الأصول، اسم المؤلف: أحمد بن علي الرازي الجصاص، دار النشر: وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية -

الكويت - ١٤٠٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. عجيل جاسم النشمي، ج ٢، ص ٣١٦

«ابن اثير» می نویسد:

«الاجتهاد بذل الوسع في طلب الأمر»

اجتهاد به کار گرفتن توانایی در طلب امر است.

«وهو افتعال من الجهد»

اجتهاد بر وزن افتعال از ماده جهد است.

«والمراد به: رد القضية التي تعرض للحاكم من طريق القياس إلى الكتاب والسنة»

اگر برای یک حاکم و قاضی و فقیه مسئله‌ای پیش آمد که در کتاب و سنت در این مسئله چیزی نیست، از

طریق قیاس به کتاب و سنت برمی‌گرداند.

النهاية في غريب الحديث والأثر، اسم المؤلف: أبو السعادات المبارك بن محمد الجزري، دار النشر: المكتبة

العلمية - بيروت - ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، ج ١، ص ٣١٩،

باب الجيم مع الهاء

البته این نکته را هم عرض کنم که قبلاً هم گفتم. اگر در کتاب و سنت چیزی منصوص العلة بود یعنی حکم دائر مدار

علت بود، در آن موارد هرکجا این علت بود حکم هم خواهد آمد.

من تا به حال ندیدم که یک نفر از فقهای اهل سنت یا متفقهینشان بگویند که این قضیه منصوص العلة بوده است و با توجه به منصوص العلة بودن ما می‌خواهیم حکم را به جای دیگر سرایت بدهیم و الغاء خصوصیت کرده و تنقیح مناط کنیم.

البته مواردی هم که در شیعه تنقیح مناط داریم، خیلی کم است. این تعداد به قدری کم است که می‌توان گفت در حد معدوم است. به اندازه انگشتان یک دست هم نخواهد بود. ان شاءالله در آینده بررسی خواهیم کرد.

پرسش:

اگر ما اجتهاد اصحاب را در زمان ائمه اطهار را قبول کنیم، عین اشکالی که به اهل سنت وارد می‌کنیم به خود ما هم وارد می‌شود. همان که می‌گوئیم اصحاب پیامبر در زمان نبی اکرم مجتهد بودند و اجتهاد می‌کردند.

پاسخ:

فرقی نمی‌کند چه صحابی پیغمبر اکرم باشد و چه صحابی معصومین باشد. اگر چنانچه به آیات و سنت مسلط است و مبنا در دست اوست، می‌تواند اجتهاد کند.

البته ما که می‌گوییم "کسی که به آیات و سنت مسلط است"، صرف خواندن قرآن و خواندن سنت نیست. بلکه مسلط است به ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و عام و خاص و دیگر لوازم آیات و روایات را می‌داند و با توجه به آن، مسئله‌ای که برایش پیش آمده است از عمومات کتاب و سنت یا از اطلاقات کتاب و سنت استفاده می‌کند.

امام می‌فرماید:

«عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»

وسائل الشيعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ج

۲۷، ص ۶۲، ح ۳۳۲۰۲

«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»

الكافي، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۵، ص ۳۱۳،

ح ۴۰

و:

«كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»

تهذيب الأحكام، نویسنده: طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، ج ۱، ص ۲۸۵،

ح ۱۱۹

مشاهده کنید کلیاتی که ائمه اطهار برای ما بیان کردند، این شخص در حدی توانایی علمی دارد که می‌تواند موضوعاتی که برایش پیش آمده است تحت پوشش یک مطلق یا عامی ببرد و حکمی را استخراج کند، در این صورت «فهذا مجتهد».

ولی زمانی که خود خلیفه می‌گوید:

« قال فإني أقضي لها... فَإِنْ يَكُ صَوَابًا فَمِنَ اللَّهِ عِزُّ وَجَلُّ وَان يَكُنْ خَطَأً فَمِنِي وَمِنَ الشَّيْطَانِ وَاللَّهُ عِزُّ وَجَلُّ

وَرَسُولُهُ بَرِيئَانِ »

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر،

ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۴۲۷۶

ما با این حرف چکار کنیم؟ این که دیگر اجتهاد نیست. ما چنین اجتهادی را باطل می‌دانیم. این در حقیقت همانند قول:

«من فسر برأيه فاليبوأ مقعده من النار» است و مشخص است که وظیفه چیست. ما روایات متعدد داریم مبنی بر اینکه:

«مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَإِنْ اتَّفَقَ لَهُ مُضَادُّهُ صَوَابٌ فَقَدْ جَهَلَ فِي أَخْذِهِ عَنِ غَيْرِ أَهْلِهِ وَ إِنْ أَخْطَأَ الْقَائِلُ فِي

الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»

وسائل الشيعة، نویسنده: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق / مصحح: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج

۲۷، ص ۳۳، ح ۳۳۱۴۳

ما این روایات را از کتب شیعه و اهل سنت خواهیم خواند. آقایان این روایات را دارند، اما با تمام این احوالات می گویند که خلیفه گفته است و ما نمی توانیم کاری انجام دهیم. می گویند ما نمی توانیم بگوییم «ابوبکر» یا «عمر بن خطاب» یا «عبدالله بن مسعود» چرا این حرف را زدید! کبار صحابه این تعبیر را دارند.

اجتهاد «عمر بن خطاب» در بحث وضو و تیمم که کسی از او پرسید: من جنب شدم و آب ندارم، او گفت: «لا تصلی». کجای این حرف اجتهاد است؟ عمر بن خطاب فتوا می دهد به دلیل اینکه در حال جنابت هستی، روحیه بدی داری و در این حال با خدا ارتباط نداشته باش. ما نمی دانیم این استحسان است یا قیاس است، ما نمی دانیم اسم گذاری آن چطور بوده است.

پرسش:

این بیان خلیفه، همانند فعل شیطان است که سجده نکرد.

پاسخ:

باز هم او قیاس کرد و گفت: من از او افضل هستم.

(أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)

من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک!

سوره اعراف (۷): آیه ۱۲

بازهم شیطان ملاکی دارد، اما اجتهاد جناب «عمر بن خطاب» که دستور می‌دهد «لا تصلی» را چکار کنیم؟ قرآن کریم خود می‌فرماید:

(وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا)

اگر جنب باشید خود را بشوئید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید.

سوره مائده (۵): آیه ۶

این آیه، آیه صریح قرآن کریم است. اگر قرآن نبود و سنت بود، می‌گفتیم که سنت به او نرسیده است. ولی فرمایش صریح قرآن کریم چنین است. همچنین بعد از رحلت پیغمبر اکرم فتوا می‌دهد:

«من قال: إن رسول الله مات علوت رأسه بسيفي هذا، وإنما ارتفع إلى السماء»

المختصر فی أخبار البشر، اسم المؤلف: أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (المتوفى: ۷۳۲ هـ)، ج ۱، ص ۱۰۷، باب أخبار أبي بكر الصديق وخلافته رضي الله عنه

قرآن کریم می‌فرماید:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)

تو می‌میری آن‌ها نیز خواهند مرد!

سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰

(أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴

ما این آیات را چکار کنیم؟ این آیات چیزی نیست که بتوانیم آن را در جیب خود مخفی کنیم و به کسی نشان ندهیم یا زیر خاک بگذاریم و روی آن خاک بریزیم تا کسی متوجه نشود. این قضیه به قدری گنبدیده است که ده خروار خاک هم روی آن بریزیم، بوی آن بلند خواهد شد.

پرسش:

مشکل اصلی در چیست؟

پاسخ:

مسئله اصلی این است که رسول گرامی اسلام آمد و فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التُّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي [مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا]»

المستترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، نویسنده: طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم،

محقق / مصحح: محمودی، احمد، ص ۵۵۹، ح ۲۳۷

خلفا دیدند که اگر عترت بیاید، آن‌ها دیگر ریاستی ندارند. اگر علی بن ابی طالب روی کار بیاید، دیگر نه برای ابوبکر جایی در خلافت امیرالمؤمنین است و نه برای عمر و نه برای عثمان و نه برای «عبدالرحمن بن عوف» و نه دیگران. بنابراین این منصب را گرفتند.

زمانی که مردم به این افراد مراجعه می‌کنند و سؤالی می‌پرسند، آن‌ها باید چکار کنند؟ اگر بگویند: نمی‌دانیم، مردم از دور آن‌ها پراکنده می‌شوند. اگر بگویند: می‌دانیم، از کتاب و سنت است که دروغ گفته‌اند. بنابراین مجبورند با توجه به اقتدار و قدرتی که دارند، مطالبی از نزد خود بگویند و اگر هم کسی اعتراض کند او را خفه بکنند.

یکی از خلفا به «عمار» می‌گوید: عمار! خفه شو. دیگر نبینم از این حرف‌ها بزنی. «عمار» در برابر فتوایی که عمر داد و گفت: «لا تصلی»، اعتراض کرد و گفت: ما در مسافرت بودیم و خوابیده بودیم و جنب شدیم. صبح بلند شدیم در حالی که تو نماز نخواندی، اما من روی خاک غلتیدم و نماز خواندم. ما خدمت پیغمبر اکرم رسیدیم و حضرت بحث تیمم را مطرح کردند. عمر بن خطاب گفت: عمار! حواس خود را جمع کن و دیگر چنین حرف‌هایی را مطرح نکن.

یعنی اگر کسی هم حکم الهی را مطرح می‌کند، اینها می‌بینند که برای آن‌ها رسوایی به دنبال دارد. به همین خاطر او را تهدید می‌کنند و هشدار می‌دهند که حواس خود را جمع کند.

پرسش:

«عبدالله بن مسعود» با این فتوا مخالف نیست؟

پاسخ:

زمانی که از «عبدالله بن مسعود» در مورد حکم شرعی «کلالة» سؤال می‌کنند، می‌گوید: نمی‌دانم. از هرکسی سؤال می‌کنند، کسی جواب این سؤال را نمی‌داند. دو ماه یا سه ماه در میان مردم می‌گردند، اما حکم شرعی کلالة را پیدا نمی‌کنند.

مردم دوباره نزد «عبدالله بن مسعود» می‌آیند و می‌گویند: جوابی برای این سؤال ما بدهید. ما چکار کنیم؟ «عبدالله بن مسعود» بعد از سه ماه می‌گوید: من چیزی می‌گویم؛ «فَإِنْ يَكُ صَوَابًا فَمِنَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ يَكُنْ خَطَأً فَمِنِّي وَمِنْ

الشَّيْطَانِ

«ابن مسعود»، همین قدر هم نباید بگوید، زیرا این خلاف عدالت است. «عبدالله بن مسعود» نباشد، بالاتر از او باشد. نمی‌داند باید بگوید نمی‌دانم.

شما ضامن این نیستید که تکلیف آنها چیست. شخصی مرده است و برادر پدری و برادر مادری و یا برادر ابوی دارد و می‌خواهند حکم ارث را بدانند. شما حکمش را بلد نیستی به شما مربوط نیست. شما تنها بگویید که من نمی‌دانم.

خلیفه هست، بروید از خلیفه یا امیرالمؤمنین سؤال کنید. آن‌ها می‌بینند که امیرالمؤمنین در آنجا وجود دارد. «عبدالله بن مسعود» می‌گوید: من هرچه از تفسیر یاد گرفتم، از علی بن ابی طالب یاد گرفتم.

این گلایه ماست؛ زیرا «عبدالله بن مسعود» نباشد، بسیار بالاتر از او باشد. «سلمان» و «ابوذر» باشد. با وجود امیرالمؤمنین که می‌داند این احکام دست آن بزرگوار است، چرا اظهار نظر می‌کند درباره مسئله ای که نمی‌داند؟! مردم می‌دانند که علی بن ابی طالب عالم به هر چیزی هست و پیغمبر اکرم هم آن بزرگوار را نصب کرده است.

«و سَأَلْتُ لِهَمَّا ذَلِكَ رَبِّي فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَ لَا تُعَلِّمُوهُمَا فَإِنَّهُمَا أَعْلَمُ مِنْكُمْ»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲۳، ص ۱۵۲،

ح ۱۱۳

هم تقدم بر اهلبیت و قرآن کریم ضلالت است و هم تأخر از قرآن کریم و اهلبیت ضلالت است. این افراد باید فردای قیامت جواب بدهند.

دوستان عزیز بنده بارها می‌گویم که ما نمی‌دانیم که اگر ما در آن زمان بودیم چکار می‌کردیم. ما نمی‌دانیم که اگر ما در آن زمان بودیم، اینطرف بودیم یا آنطرف بودیم یا بی تفاوت بودیم؟! نمی‌دانیم که اگر برای ما چنین اتفاقی پیش بیاید چکار می‌کنیم.

شیطان هرکسی را در محدوده کاری خودش گمراه می‌کند. روایت تکان دهنده‌ای وارد شده است که می‌گوید: افرادی که به اهل و عیال خود ظلم کرده‌اند را با جبارانی همانند «شداد» و «نمرود» و «فرعون» محشور می‌کنند.

او عرضه می‌دارد: خدایا من که جبار نبودم. خداوند متعال می‌فرماید: تو به همسر و فرزندان خود ظلم کردی، اگر قدرت «شداد» و «فرعون» داشتی به همه مردم ظلم می‌کردی!

خیلی عجیب است! اینکه نقل شده است که پل صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر بُران‌تر است همین اعمال ماست.

در هر صورت...

ابن اثیر در مورد «معاذ» می‌گوید:

«والمراد به: رد القضية التي تعرض للحاكم من طريق القياس إلى الكتاب والسنة»

اگر برای یک حاکم و قاضی و فقیه مسئله‌ای پیش آمد که در کتاب و سنت در این مسئله چیزی نیست، از طریق قیاس به کتاب و سنت برمی‌گرداند.

«ولم يرد الرأي الذي يراه من قبل نفسه من غير حمل على كتاب أو سنة»

اگر بر مبنای کتاب و سنت بود، معاذ می‌گوید که اگر در کتاب و سنت پیدا کنم به آن فتوا می‌دهم.

«أجتهد رأیی» در برابر کتاب و سنت است؛ از اقسام کتاب و سنت نیست، بلکه قسم کتاب و سنت است. آقای «ابن

اثیر» در حقیقت این تفسیر «بما لا يرضى به صاحبه» است!

در ادامه دارد که؛

«حديث أم معبد شاة خلفها الجهد عن الغنم»

النهاية في غريب الحديث والأثر، اسم المؤلف: أبو السعادات المبارك بن محمد الجزري، دار النشر: المكتبة

العلمية - بيروت - ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، ج ۱، ص ۳۱۹،

باب الجيم مع الهاء

این قضیه داستان مفصلی دارد که در جای خود تمام روایات آنها را خواهم آورد. زمانی که رسول اکرم در هجرت به مدینه می‌رفتند، در میانه راه گرسنه شدند. حضرت کنار خیمه‌ای رفتند و مشاهده کردند که در آنجا زنی هست.

حضرت فرمودند: کره یا روغن یا پنیر یا شیر یا گوشت دارید که به ما بدهید؟ زن گفت: ما هیچ چیزی نداریم. حضرت

مشاهده کردند کنار خیمه گوسفندی خوابیده است و از زن پرسیدند: این گوسفند از آن کیست؟ زن در جواب گفت:

«خلفها الجهد عن الغنم»

آقایان روی «خلفها الجهد عن الغنم» غوغا کردند که مراد از این عبارت چیست. بعضی افراد گفتند که مراد بیماری است و بعضی دیگر می‌گویند که مراد از «جهد» در اثر پیری است. همچنین عده دیگری می‌گویند که مراد از «جهد» لاغری است.

خلاصه در مورد «جهد» غوغایی به راه انداختند و «خلفها الجهد عن الغنم» برای اهل سنت به ضرب المثل تبدیل شده است. «سیوطی» و دیگر محدثین اهل سنت همگی این قضیه را نقل کردند.

پیغمبر اکرم کنار گوسفند آمدند، دعایی کردند، دست کشیدند و سپس فرمودند: ظرفی که در آن شیر می‌دوشید را برای من بیاورید.

حضرت از گوسفند شیر دوشیدند و ظرف را پر کردند و به آن زن دادند تا شیر بخورد. دو مرتبه شیر دوشیدند و به اصحاب دادند و آن‌ها شیر خوردند و مقداری هم اضافه ماند. حضرت و اصحاب از آن زن خداحافظی کردند و رفتند.

سپس شوهر آن زن آمد و پرسید: این شیر چیست؟ زن گفت: آقایی نورانی آمد و بسیار انسان خوش برخورد و خوش اخلاق بود. او دعایی کرد و گوسفند ما که در حال مردن بود شیر داد به طوری که هم او خورد، هم من خوردم و هم به یارانش شیر داد.

البته در این قضیه وارد شده است که ابوبکر هم همراه پیغمبر اکرم بود. این قضیه که ابوبکر در زمان هجرت همراه پیغمبر اکرم بوده است، پانصد درصد دروغ است! ما روایات صحیح در کتب صحیحین داریم که قبل از قدم پیغمبر اکرم مهاجرینی به مدینه رفته بودند، در مسجد شجره نماز می‌خواندند و ابوبکر هم جزء مأمومین بوده است «قبل قدم النبى»!

در قضیه غار هم اینکه ابوبکر بود یا کسی دیگر بود ما کاری به آن نداریم. ما معتقدیم که او همراه پیغمبر اکرم بوده است، اما قبل از حضرت رفته است. شاید پیغمبر اکرم او را متقاعد کرده است.

آقایان روایت صحیحی در «صاحح» دارند که ابوبکر چندین روز قبل از آنکه پیغمبر اکرم به مدینه برسد، آن‌ها به مدینه رسیدند و قبل از ورود به مدینه در مکان فعلی مسجد شجره نماز می‌خواندند. امام آن‌ها هم «سالم» مولی «أبو حذیفه» بود و به او اقتدا کرده بودند.

لذا ما در رابطه با نماز اقتدای به ابوبکر می‌گوییم: قبل از این قضایا «سالم» مقتدای ابوبکر و عمر بود و آن‌ها پشت سر او نماز خواندند.

پرسش:

«ثانی اثنین» را چطور معنا بکنیم؟

پاسخ:

اگر بگویید مراد از «ثانی اثنین» ابوبکر است، اصلاً توهین به پیغمبر اکرم است. در حقیقت باید «أول اثنین» بگویید، نه «ثانی اثنین». به علاوه در کنار پیغمبر اکرم کسی که راه بلد بود با پیغمبر اکرم بوده است.

زمانی که حضرت از منزل خود خارج شدند، کسی بود که همراه پیغمبر اکرم و راه بلد بود. همین شخص از مکه تا مدینه با پیغمبر اکرم بوده است. البته عرض کردم بنده شخصاً معتقدم که ابوبکر در غار بوده است. ما روایات صحیح در کتب شیعه و اهل سنت داریم.

اما اینکه با پیغمبر اکرم از خانه بیرون رفته یا نرفته قطعی است که پیغمبر اکرم شبانه از منزل رفت در حالی که ابوبکر صبح به منزل حضرت آمد. ابوبکر عرضه داشت: یا علی! پیغمبر کجاست؟ امیرالمؤمنین فرمودند: پیغمبر رفت. ابوبکر پرسید: کجا رفتند؟ امیرالمؤمنین فرمودند: به طرف کوه ثور رفتند. ابوبکر آمد و در وسط راه به پیغمبر اکرم ملحق شد. چنین نیست که پیغمبر اکرم با ابوبکر از منزل بیرون آمده باشند.

(إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا)

آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند.

سوره توبه (۹): آیه ۴۰

مراد از (أَخْرَجَهُ) یک نفر بوده که بیرون رفته است. در رابطه با قضیه آیه غار قوی‌ترین شخص از اهل سنت که روی آن کار کرده، «فخر رازی» است. کسی در این چهارده قرن حتی علمای معاصر اهل سنت هم مثل «فخر رازی» سرمایه گذاری علمی نکردند. او در ذیل آیه شریفه:

(إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ)

در آن هنگام که آن دو در غار بودند.

سوره توبه (۹): آیه ۴۰

نزدیک به هفتاد صفحه بحث کرده است. دوستان ما از جمله آقایان «یزدانی» و «ابوالقاسمی» نزدیک به پانزده جلسه در رابطه با حرف‌های «فخر رازی» مطالبی را مطرح کردند و نقد کردند.

این مطالب در سایت «مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر» و سایت «شبکه جهانی ولایت» موجود است. یعنی هر تحقیقی که در این زمینه امکان داشت انجام شود انجام شده است. یعنی نظرات و حرف‌های «شیخ طوسی»، «سید مرتضی»، «علامه حلی»، «میر حامد حسین»، «قاضی نور الله شوشتری»، «علامه امینی» و دیگران را دیدند و اضافاتی هم مطرح کردند.

در حقیقت سی درصد از تحلیل‌ها مربوط به علماست و هفتاد درصد هم خودشان اضافه کردند. بنده فایل این تحقیق را دارم که اگر از ذهنم نرود در کانال می‌گذارم تا دوستان از آنجا بردارند و مطالعه کنند.

یکی از جاهایی که باید خوب روی آن کار شود، همین قضیه آیه غار است که آیا واقعاً این آیه دلیل بر افضلیت ابوبکر است یا نه. در کنار آیه غار، آیه لیلۃ المبیته است.

بر فرض اگر این قضیه واقعیت داشته باشد، به تعبیر «سید مرتضی» و «شیخ طوسی»، این آیه دلیل بر کفر ابوبکر است. «فخر رازی» هم در جواب می‌گوید: خنزیر شیعه چنین گفته است! خوک شیعه چنین گفته است! یعنی با این تعبیر زشت، اهانت می‌کند.

در آیه غار وارد شده است:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدُهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا)

در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید او را تقویت نمود.

سوره توبه (۹): آیه ۴۰

دقت داشته باشید کلمه (سَكِينَتُهُ) یا بر ابوبکر نازل شده است و پیغمبر اکرم نیازی به (سَكِينَتُهُ) نداشت که برخلاف آیه ۲۶ از سوره مبارکه توبه و آیه ۲۶ از سوره مبارکه فتح است.

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)

و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.

سوره فتح (۴۸): آیه ۲۶

و اگر بگوییم که (سَكِينَتُهُ) بر پیغمبر اکرم نازل شده است، با وجود ابوبکر باید خداوند متعال می‌فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا»!

پرسش:

پیغمبر اکرم نترسیده بود، بلکه خداوند به کسی که ترسیده بود (سَكِينَتُهُ) عطا فرمود.

پاسخ:

بحث ترس نیست. مگر پیغمبر اکرم در جنگ حنین ترسیده بود که خداوند متعال فرمود: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى

رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)؟ در سوره مبارکه توبه مگر پیغمبر اکرم ترسیده بود؟ (سَكِينَتُهُ) به معنای آرامش است،

همچنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)

آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد!

سوره رعد (۱۳): آیه ۲۸

اصلاً (سَكِينَتُهُ) تابع ترس نیست. برفرض اگر هم ترس باشد، خداوند متعال فرموده است:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا)

کامل مشخص است که (أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ) قطعاً به پیغمبر اکرم برمی‌گردد. اصلاً ضمیر (سَكِينَتُهُ) نمی‌تواند به ابوبکر برگردد! به عبارت دیگر در یک جمله دو ضمیر به کار گرفته شود که یکی به این و دیگری به آن برگردد. این اصلاً خلاف حکمت است.

پرسش:

خداوند متعال می‌فرماید:

(إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)

و او به همسفر خود می‌گفت: غم مخور خدا با ماست!

سوره توبه (۹): آیه ۴۰

خداوند متعال «معی» به کار نبرده است.

پاسخ:

(مَعَنَا) به معنای «مع المسلمین» است. دقت داشته باشید که فرضاً ابوبکر برای اسلام و جان پیغمبر اکرم می‌ترسید.

اولاً در کنار پیغمبر اکرم بودن حزن ندارد، زیرا حضرت خود مأمن از هرگونه عذاب است. خداوند متعال در قرآن کریم

می‌فرماید:

(وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ)

ولی خداوند، تا تو در میان آنها هستی آنها را مجازات نخواهد کرد، و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

سوره انفال (۸): آیه ۳۳

بودن در کنار پیغمبر اکرم خود مأمّن است. امیرالمؤمنین می فرماید: در جنگ اُحد تنها چیزی که مایه آرامش ما بود، وجود پیغمبر اکرم بود. در جنگ، پیغمبر اکرم مایه آرامش مسلمانان است، بنابراین فرار هم نکردند.

در این آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) نه به این معناست که خدا با من و با توست، بلکه به معنای «مع المسلمین»، «مع الإسلام» و «مع القرآن» است.

گاهی اتفاق می افتد که رفیق شما می ترسد، اما شما می گوئید: خدا با ماست. اگر عبارت (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا) شامل ابوبکر هم می شد، باید در ادامه می فرمود «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا» چرا «عليهما» نیامد؟

پس بنابراین اولاً حزن در کنار پیغمبر اکرم معنا ندارد. اگر مؤمن بود، باید می فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا». همانطور که در سوره مبارکه فتح (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) وارد شده است، در سوره مبارکه توبه (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا) بیان شده است.

لذا «مرحوم شیخ طوسی» در کتاب «تلخیص شافی» روی این قضیه مفصل تر از استاد خود «سید مرتضی» کار کرده است. البته اینکه ما به دنبال کفر اینها باشیم، نیستیم.

بنده بارها گفتم که ما به دنبال تکفیر و این مسائل نیستیم. تنها یک مسئله برای ما مهم است و آن اینکه با وجود علی بن ابی طالب این افراد صلاحیت برای تصدی خلافت نداشتند. ما قصد داریم این قضیه را ثابت کنیم و فراتر از این به ما مربوط نیست.

مؤمن بودن یا مسلمان بودن خلفا به ما مربوط نیست. ظاهرشان اسلام بوده است و ما هم به ظاهر کسی که شهادتین بگوئید، حکم اسلام جاری می کنیم. «سید مرتضی» در قضیه ازدواج «أم کلثوم» می گوید:

ما اصلاً در این فاز نیستیم که بخواهیم استفاده کنیم که کفر خلفا را ثابت کنیم. همچنین به رفقا می‌گوییم که اصلاً در این فاز نروید.

ما به باطن مأمور نیستیم. هیچکسی باطن کسی دیگر را نمی‌داند، نه من باطن شما را می‌دانم و نه شما باطن من را می‌دانید.

«عبدالله بن ابی سرح» کاتب وحی است، اما مرتد می‌شود. مگر ممکن است کسی مؤمن باشد، سپس کافر شود؟ مشخص است بسیاری از کسانی که در کنار پیغمبر اکرم آمده بودند، شک و ریبی نیست که در باطل شخصیت دیگری داشتند.

ولی ما مأمور به باطن نیستیم، پیغمبر اکرم مأمور به باطن نبودند و امیرالمؤمنین هم مأمور به باطن نبودند. تنها کسی که مأمور به باطن است حضرت ولی عصر (ارواحنا لتراب مقدمه الفداء) است. حضرت، هم ظاهر را لحاظ می‌کنند و هم باطن را لحاظ می‌کنند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته